

هو العليم

جایگاه خاص وجودی همه موجودات و ارتباط
آنها با خداوند

وحدت وجود و به هم پیوستگی عالم

ولایت تکوینی - سوم محرم ۱۴۱۳ هـ ق - جلسه

سوم

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ

ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا

وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ طَيِّبِ نَفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى

محمد

وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله في كتابه:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَلِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^١

ایام محرم متعلق به سیدالشهدا علیه السلام

است؛ برای رفع گرفتاری از شیعیان امیرالمؤمنین

علیه السلام و تعجیل در فرج حضرت [امام زمان

علیه السلام] صلواتی ختم کنید.

وجود شعور در تمامی موجودات

^١سوره ص (٣٨) آیه ٧١ و ٧٢.

دیروز^۱ عرض شد: تمام موجودات اعم از حیوان و غیرحیوان، و حیوان به معنای اعم (اعم از مادی و مجرد) موجودات علوی و مجردات و سفلی مثل جنبندگان و همین طور بقیه از موجودات و جمادات، همه در تأثیر خود دارای شعور هستند و در فعل و انفعالات از مقام ربوبی مدد می گیرند؛ [ولی] ما آنها را ساکن و غیرمتحرک می بینیم و تأثیراتی را که از آنها به وجود می آید، ناشی از مقتضای طبع آنها می پنداریم؛ ولی این طور نیست!

عرض شد اگر دارویی مصرف کنید و این دارو تأثیر مطلوب بگذارد، دارای شعور است و مقتضای طبع آن دارو نیست. اگر موجودی به نام میکروب و امثال میکروب وارد بدن ما شود و موجب ایذاء ما گردد و صحت ما را مُعْتَل کند، آن میکروب دارای شعور است و با توجه به مأموریت [خود] این کار را انجام می دهد؛ ما نمی فهمیم؛ ولی این طور است!

چرا انسان شعورِ موجودات را درک نمی کند

تمام اشیائی که در عالم هستند دارای علم و بینش

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ولایت تکوینی، سال ۱۴۱۳، جلسه ۲.

و ادراک‌اند، فهم دارند ﴿وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ﴾؛^۱ ما فهم ادراک آنها را نمی‌کنیم، (همان‌طوری که دیروز بیان کردیم) چون وسیله و آلت برای ادراک در ما منتفی است، نمی‌توانیم بفهمیم. گوش ما وسیله است برای شنیدن امواجی که مطابقت با این آلت و واسطه دارد؛ غیر از اینها را نمی‌فهمیم! الآن در این اطاق، امواج بسیار و می‌توانیم بگوییم که لامتناهی وجود دارد؛ [مانند] امواج رادیویی و تلویزیونی، امواج با طول موج کوتاه و بلند وجود دارد. تمام اینها هست؛ نه چشم ما می‌بیند، نه گوش ما می‌شنود و نه بدن ما احساس می‌کند؛ هیچ‌کدام! برای شنیدن آن امواج، احتیاج به دستگاه مُبدَله داریم تا آن را تبدیل به موجی کند که با گوش ما سازگاری داشته باشد. [اگر این دستگاه] نباشد، نمی‌شنویم. همین‌طور [فهم] نواها، آوازاها، صداها، تصویرها، ادراک‌ها و شعورهای تمام موجودات احتیاج به وسیله دارد؛ [چون] آن وسیله در اختیار ما نیست، نمی‌فهمیم! ولی این وسیله در اختیار دیگران است، می‌گویند:

^۱ سورهٔ اِسْرَاء (۱۷) آیهٔ ۴۴. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«ولیکن شما تسبیحشان را نمی‌فهمید.»

«هست!» بنا بر اصطلاح اهل فن، یکی از مقدمات برهان در قضایا را مسائل اولیه و مشاهدات و تجربیات و امثال ذلک تشکیل می‌دهند.

وحدت وجود عالم و ادراک نکردن آن توسط

جاهلان

یک وقت من خدمت بزرگی بودم، صحبت از مسئله وحدت وجود^۱ شد. این وحدت وجودی که خیلی‌ها آن را انکار می‌کنند! صحبت در این شد که بعضی [راجع به وحدت وجود] کتاب نوشته و ادعای فضل و مدعی علم و ادراک هستند. در مشهد [هم] افرادی از این نفهم‌ها راجع به [وحدت وجود] کتاب نوشته [و آن را] رد کرده‌اند؛ در حالی که بویی از این مسائل نبرده‌اند! این کتاب در مقابل ما بود و ورق می‌زدیم. آن شخص بزرگ رو به من کرد و گفت: «این کتاب را خوانده‌ای؟» گفتم: «بله،

^۱ این مسئله «وحدت وجود» را فقط به عنوان مجمل بگوییم چون شرح و توضیح آن در خور این مجلس و محفل نیست. یکی از مسائل فلسفی است بلکه مهم‌ترین مسئله فلسفی است و به عبارت دیگر می‌توانیم بگوییم؛ «در کل جهان هستی فقط یک وجود حاکم است و وجودات متعددی که در قوالب متعدد می‌بینیم، فقط قالب هستند؛ اصل و حقیقت آنها فقط یکی است.» این مجمل از قضیه است.

خوانده‌ام.» گفت: «چگونه کتابی است؟» گفتم: «مطالعهٔ این کتاب برای بعد از غذا خیلی خوب است! اگر انسان غذای سنگینی خورده باشد یک خُرده می‌خندد و موجب هضم غذا می‌شود!» این اصطلاح من است؛ بعضی از کتاب‌هایی که می‌خوانم می‌گویم: «موجب هضم غذا می‌شود!» آن هم این‌طور بود. بعد صفحه‌ای را آوردیم که ایشان راجع به مسئلهٔ وحدت وجود بحث فرموده و دُرّافشانی نموده بودند! که قدری باعث تفریح و خنده شد.

دیروز عرض شد که آن الاغی که دارد صدا می‌زند، تسبیح خدا را می‌کند؛^۱ آن وقت ما می‌گوییم: «او مثل خر نمی‌فهمد!» [درحالی‌که] آیهٔ شریفه بیان می‌کند: ﴿بَلِّغْ لَهُمُ الْأُمَّةَ﴾؛^۲ به جان بنده و سرکار، جداً و واقعاً قضیهٔ این است که آن الاغ به وحدت وجود پی برده ولی این شخص نادان هنوز

^۱ رجوع شود به جلسه دوم.

^۲ سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۷۹؛ سورهٔ فرقان (۲۵) آیهٔ ۴۴. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۱۱:

«بلکه گمراه‌ترند.»

به این قضیه پی نبرده است!

تناقض نداشتنِ مشاهدات عرفا، دلیل

وحدت وجود

خلاصه آن صفحه را که آوردیم، ایشان فرمودند:

«بهترین دلیل برای مسئله وحدت وجود این است که تمام اولیای خدا و افرادی که با این مسئله برخورد می‌کنند، همه یک خبر و قضیه را حکایت می‌کنند و هیچ تفاوتی بین ادراکات آنها، در مشاهداتشان احساس نمی‌کنیم.»

یعنی می‌بینیم وقتی [بزرگی] می‌گوید: «ما به

فلان مسئله رسیدیم.» و شخص [بزرگ] دیگری هم

که از این مسئله خبر می‌دهد، می‌بینیم هر دو یک

مطلب را می‌گویند؛ تفاوتی در نقل قول وجود ندارد.

بله، یک مسئله دیگری هست و آن اینکه ممکن است

آن شخص دیگر، بالاتر از او را ادراک کرده باشد؛

ولی در آن مرحله‌ای که او ادراک کرده می‌بینیم

دیگری هم همان را می‌گوید.

اگر قرار ب این باشد که در ذات وجود تعدد

باشد و اختلاف ماهوی در ذات موجودات باشد،

اخباری که اینها از وقایع و مسائل و مطالبی که

برایشان منکشف می‌شود، می‌کنند باید در آن اخبار

اختلاف داشته باشد؛ درحالتی که همه یک چیز

می‌گویند. یعنی اگر همه در یک سطح قرار بگیرند،

یک مطلب را می‌گویند؛ اگر بالاتر بروند، همان

مطلب را می‌گویند؛ اگر باز بالاتر بروند، همه یک قضیه را می‌گویند. بله! اختلافی که در این مسائل هست، براساس درجات است، نه براساس حکایت از خود قضیه در همان مرحله خاص.

تأثیر و تأثرات موجودات براساس بینش آنها

بنابراین همه موجودات دارای عقل و شعور هستند، دارای فکر و تأمل و بینش هستند و تأثیری که اینها می‌گذارند و قبول تأثیری که می‌کند، همه براساس همان بینش است. اگر شما می‌بینید [وقتی] سنگی را برمی‌دارید و به شیشه می‌زنید و شیشه می‌شکند، [به خاطر این است که] هم سنگ در اینجا در ذات خودش مأموریت شکستن این شیشه را می‌بیند و می‌شکند، و هم آن شیشه در ذات خودش مأموریت پذیرفتن شکستن را احساس می‌کند؛ هرکدام از این دو طرف قضیه مختل بماند، این قضیه در خارج تحقق پیدا نخواهد کرد. شواهد برای این قضیه بسیار است.

دیروز به بعضی از آنها اشاره شد.^۱ به‌طور کلی

^۱ رجوع شود به جلسه دوم از همین کتاب.

تمام آنچه در عالم وجود می‌گذرد اعم از مجردات از ماسوی‌الله و اعم از موجودات مادی، همه اینها در تحت نظام و سیطره یک حکومت و یک حاکم قرار دارند. و این تأثیر و تأثرات و تمام آنچه در این نظام عالم اتفاق می‌افتد و تمام ذراتی که ما می‌بینیم و آنچه در عالم وجود تحقق دارد مانند دانه‌های زنجیر به هم پیوستگی دارند.

این مسائلی که می‌گویم، اینها به عنوان اصول موضوعه‌ای است که مسلم است و قابل شک و تردید نیست! منتها این مطالب باید صحبت شود و بیان شود و از خداوند باید توفیق بخواهیم که ما را موفق کند که به کُنه و واقعیت اینها برسیم. اینها شعر نیست و من نیامده‌ام وقت شما را با این حرف‌ها بگیرم. مسائل واقعی است که جای شک و تردید در آنها نیست، تمام آنچه در عالم وجود تحقق دارد به هم پیوستگی دارد!

در کافی، در باب طلب علم، امام صادق علیه‌السلام از پیغمبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** روایتی را نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

اگر مرد مؤمنی برای طلب و تحصیل علم حرکت کند و خودش را به مشقت بیندازد،

البته منظور علم دین است: علمی که برای کمال و دین و آخرت انسان مفید باشد، علمی که به انسان رُقَاء^۲ و تجرد بدهد؛ نه علمی که انسان را در دنیا و مادیات فرو ببرد؛ آن علم نیست! آن جهل و اوهام و وهم و خیال است!

اگر مرد مؤمنی برای دین و طلب علم حرکت کند، آن زمینی که در زیر اوست و او بر روی آن قرار گرفته او را دعا می‌کند؛ آقا شوخی نیست! زمین دعا می‌کند! آن سنگ‌ریزه‌ها او را دعا می‌کنند! «دعا می‌کنند» یک معنای مجازی نیست؛ یعنی واقعاً برایش طلب رحمت و مغفرت می‌کنند. در روایت

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۳۴:

«عن أبي عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: **”مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ...“**»

افق وحی، ص ۵۸:

«امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمودند: ”کسی که راهی را انتخاب کند که به معرفت و علم منتهی شود، خداوند راه بهشت را برای او هموار خواهد ساخت و به‌درستی که ملائکه بال‌های خود را برای جویندگان معرفت و بینش می‌گسترانند؛ زیرا به این مسئله رضایت دارند و این راه را می‌پسندند و به‌درستی که هر آنچه در آسمان و زمین است برای جوینده علم طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند، حتی ماهیان در قعر دریا...“»

^۲ ترقی و پیشرفت و ترفیع. (محقق)

داریم: «**حتى الحيتان في البحر**»^۱ ماهی‌های در دریا

او را دعا می‌کنند.» فرض کنید که بنده در اینجا، در

مشهد مقدس، زیر سایه **علی بن موسی الرضا**

علیهما السلام نشسته‌ام و دارم تحصیل علم دین

می‌کنم؛ ماهی‌ای که در اقیانوس اطلس زیر دریاها

حرکت می‌کند، از آنجا من را که در اینجا هستم دعا

می‌کند! این پیوستگی نظام را می‌رساند که تمام عالم

هستی در تحت یک حکومت است و همه یک پیوند

و ارتباط تنگاتنگ با همدیگر دارند. ما فقط خود را

می‌بینیم؛ حتی از رفیقِ بغل‌دستی خودمان خبر

نداریم، چه برسد بیاایم به این مسائل برسیم!

اختصاص تمام آثار عالم به پروردگار

پیش چوگان‌های حکم «کُن فکان» *** می‌دویم اندر مکان و لامکان^۲

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست *** ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

تمام موجودات، از مبدأ اعلیٰ قوه و سرچشمه

می‌گیرند و همه در تحت چوگان مقام عزت و مقام

ربوبی، در حال حرکت و تغییر و تبدل هستند.

پیش چوگان‌های حکم «کُن فکان» *** می‌دویم اندر مکان و لامکان

عوالم مجرد و ربوبی

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست *** ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

^۱ بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۴.

^۲ [منظور از لامکان] عوالم مجرد ربوبی [است].

[«آنچه ناپیداست» یعنی] آن کسی که سرسلسله

همه را می‌گرداند؛ آن کسی که امروز به این اثر

می‌دهد و فردا اثر را از او می‌گیرد؛ آن کسی که امروز

این را قابل اثر می‌کند و فردا آن قابلیت اثر را از او

می‌گیرد؛ آن کسی که امروز قلب من را آماده برای

شنیدن مطالب می‌کند و فردا قلب من را

﴿كَأَلِّحِجَارَةً﴾^۲ می‌کند. آن کسی که امروز

رحمت و رأفت را در دل من ایجاد می‌کند و فردا

تبدیل به قساوت می‌کند؛ [مانند] آنهایی که کربلا

آمدند و **سیدالشهدا** را کشتند! خیلی عجیب است!

واقعاً انسان باید توکل بر خدا کند.

آیاتی که ما در قرآن راجع به این قضیه داریم،

واقعاً آیاتی است که بند از بند انسان جدا می‌کند و

هیچ استقلال برای ما باقی نمی‌گذارد و غیر از

ارتباط و ربط، هیچ وجودی در ما باقی نمی‌گذارد!

فقط باید وجود خودمان را تبدیل به ربط کنیم؛

همین! [اینکه بگوییم:] «منم، می‌توانم، این‌طور

^۱ گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱۷ و ۶۵.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۷۴.

هستم، آن‌طور هستم»، هیچ فایده‌ای ندارد!

حکایتی در باب لزوم از خدا دانستنِ تمام آثار موجودات

سابقاً با یک بنده‌خدایی - که خدا هدایتش کند -
مأنوس بودیم، حالات و خصوصیاتِ داشت که
احساس می‌کردم حتی بسیاری از رفقا در آن موقع به
او غبطه می‌خورند و به حالات او رشک می‌برند!
دارای حالات خاصی بود. هر وقتی که با من برخورد
می‌کرد از حالاتش می‌گفت. یک روز می‌گفت: «در
سجده حضرت علی اکبر را می‌بینم»، یک وقت
می‌گفت: «در رکوع حضرت کذا را می‌بینم»،
یک وقت می‌گفت: «وقتی وارد حیاط شدم از تمام
برگ‌های این درخت صدای **لااله الاالله** شنیدم!» و
امثال ذلک. از این مطالب به ما زیاد می‌گفت و ما هم
می‌خندیدیم.

یک روز از او سؤال کردم: «در هر صورت، این
مطالبی که برای من بیان و نقل می‌کنی مطالب
صحیحی است؛ ولی چه تأثیری در وجود تو
گذاشته؟! تمام اینها صُوری است که برای من بیان
می‌کنی؛ نفس و وجودت چگونه است؟!»

می‌گفت: «من نسبت به این مطالب هیچ غرّه
نمی‌شوم و گول نمی‌خورم! آنچه در خودم احساس
می‌کنم این است که در خود قابلیت می‌بینم که
استعداد برای رسیدن به مقام کمال را در وجود خود
می‌بینم!» گفتم: «زرشک!»

در وجود خود این قابلیت را احساس می‌کنی؟!
حالا آن قابلیت کجاست؟! گذاشته و رفته است
داداش! خدا هدایتش کند! آدم باید دعا کند. [اینجا
جای] این حرف‌ها نیست آقا جان! «قابلیت» و
[امثال] این حرف‌ها اینجا فایده ندارد! اینجا مسکنت
و عجز می‌طلبند، اینجا دعا و نیاز می‌طلبند؛ «من
این‌طورم و من آن‌طورم» هیچ فایده‌ای ندارد. ما و
بزرگ‌تر از ما ادعاهایی کردیم و سرمان به سنگ
خورد. [جای] این حرف‌ها اینجا نیست!

حالا آن آیه را فراموش کرده‌ام ان شاء الله اگر
مجال بود مراجعه می‌کنم. اتفاقاً خیلی وقت بود این
آیه در ذهنم می‌آمد و می‌خواندم. خیلی آیه عجیبی
است و تمام درها را به روی انسان می‌بندد. تمام
آنچه را ما احساس می‌کنیم، همه را بر باد فنا می‌دهد.

احاطة ملائک بر اشیاء، در عین شعور و ارادة

خلاصهٔ مطلب: تمام آنچه در این عالم می‌گذرد، تأثیر و تأثرات را از بالا می‌گیرند و با علم و شعور تأثیر می‌گذارند و دست از تأثیر برمی‌دارند. در اینکه ملائکی موکل بر کل عالم وجود هستند و چرخ عالم امکان به‌واسطهٔ تدبیر آن ملائک می‌گردد حرفی نیست؛ در اینکه آن ملائک زمام امور را به‌دست گرفته‌اند و تمام موجودات را در چنبرهٔ سیطرهٔ خود قرار داده‌اند مطلبی نیست؛ [اما] صحبت در این است که آیا آن ملائکه بدون بینش و ادراک این موجودات تأثیر می‌گذارند و این موجودات، موجودات بی‌شعوری هستند؟! باد که تحتِ تسخیر ملائکه است، آب و باران که تحتِ تسخیر ملائکه است و قوم نوح را غرقابِ فنا می‌کند، آتشی که در تسخیر ملائکه است و ابراهیم خلیل را در خود همچون گلستان جای می‌دهد، و برف و عوامل و اسبابی که در این عالم حاکم هستند، آیا بی‌شعور هستند و صرفاً آلت دست تغییر و تحریکات ملائکه هستند؟! و همان طور که وسائل نجار که برای ساختن میز و

صندلی و تخت و امثال ذلک به کار می‌رود و ما آنها را بدون اراده می‌بینیم که نجار دست می‌برد و آن چکش و میخ را برمی‌دارد و بر آن تخت می‌کوبد و تخت درست می‌کند؛ [می‌پنداریم] آن چوب و میز و چکش جان ندارند، و آن ارّه چیزی نمی‌فهمد و مقهورِ ارادهٔ نجار است. آیا آنچه ما بی‌جان می‌بینیم، واقعاً این‌طور است، یا خودشان جان و ادراک دارند؟! آن چکشی که الآن روی میخ کوبیده می‌شود، می‌بیند که الان باید به این میخ کوبیده شود! اگر امریّهٔ پروردگار بیاید، به جای اینکه چکش روی میخ کوبیده شود، به دست خود نجار می‌زند و پدرش را درمی‌آورد! تا الآن امریّه آمده که به میخ بکوب، الآن امریّه آمد که روی انگشتش بزن و ناخنش را بردار! قضیه این است!

ملائکه‌ای که تدبیر می‌کنند، همه آنها یک سلسلهٔ علل و اسباب را ضمیمهٔ هم می‌کنند تا یک قضیه در خارج تحقق پیدا کند. از آن طرف، آن ملک می‌آید و صدایی از خارجِ دکان به گوشِ نجار می‌رساند، ذهن نجار متوجه آن صدا می‌شود و از این چکش غافل می‌شود؛ از آن طرف هم این چکش به دستش

می خورد! این یک مثل را برای شما زدم [تا بدانید]
تمام آنچه در این عالم می گذرد، همه بر این اساس
حرکت می کند.

خصوصیت شخص موحد در تطبیق تکوین با

تشریح

لذا موحد آن شخصی است که علاوه بر اینکه
مسائل تشریحی را در جای خود قرار می دهد و
خطابات «صلِّ» و «صُمْ» و «حجِّ» و «زکِّ» و
بقیه مسائل تکلیفی را در جای خود قرار می دهد و
مطابق با اختیاری که پروردگار متعال به انسان عنایت
کرده^۱ [عمل می کند]، متوجه حقیقت قضیه و ارتباط
کل عالم با آن بالا هم هست؛ لذا مسئله را فقط
یک طرفه نمی بیند؛ از آن طرف امر می کند: «این را
انجام بده» «این را انجام نده» «این کار را بکن»، «آن
کار را نکن» و خودش هم این عمل را انجام می دهد،
از طرف دیگر در باطن به تمام این امور با دید و

^۱ اختیار انسان عبارت است از اختیار خود ذات خدایی، نه بینونیت بین این
دو اختیار! اشکال ما ناشی از [توهّم] بینونیت بین اختیار ما و اختیار اوست؛
اگر این بینونیت برداشته شود، [درمی یابیم که] عیناً همان اختیار در اینجا
تنازل پیدا کرده است!

بصیرت دیگری نظر می‌اندازد و تمام قضایا را دستخوش سیطره و حکومت آنجا می‌بیند.

از یک طرف به این شخص می‌گوید: ﴿وَلَكُمْ

فِي آلِ قِصَاصٍ حَيَوةٌ ۗ يَٰٓأُولِيَ آلِ آلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ

اگر فردی، دیگری را از بین بُرد، حکم شرعی این

است که او را قصاص کنید»، از آن طرف این قتل را

ناشی از اراده و اختیار و مشیت پروردگار می‌بیند.

مگر کشته شدن **سیدالشهدا علیه السلام** به غیر از

اختیار و مشیت خدا بود؟! اگر مشیت و اراده

پروردگار بر کشته شدن **سیدالشهدا** تعلق نگرفته بود،

پس چرا انجام شد؟! مگر اسیری اطفال و زنان و

فرزندان **سیدالشهدا علیه السلام** با آن کیفیت و

موقعیت که همهٔ مسائل ممکن بود اتفاق بیفتد، به

غیر از اراده و اختیار خدا بود؟!!

بنابراین شخص موحد کسی است که علاوه بر

اینکه مسائل ظاهر را تحت نظر قرار می‌دهد و

احکامش را دقیق و منظم بر ظاهر بار می‌کند، توجه

به حقیقت امر و ارتباط و تأثیر و تأثر پذیری تمام

^۱سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۴۰:

«و برای شما حکم حیاتی است راجع به امر قصاص، ای مردمان خردمند.»

عالم موجودات را - که ناشی از اراده و اختیار خداست - هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد؛ بلکه این دو قضیه توأم با هم و در کنار هم برای او جلوه می‌کند.

از یک طرف [امیرالمؤمنین] به امام حسن مجتبی علیه السلام امر می‌کند:

یک ضربت بر من وارد کرد، شما هم حق داری یک ضربت بر او وارد کنی! او را مُثله نکن که پیغمبر اکرم فرمودند: «مُثله نکنید و لو بالکلب العقور.» تا وقتی که او را از بین نبرده‌اید، مواظب آب و غذای او باشید!

این قدر در این امر مراعات و دقت می‌کند! برایش در آن حال شیر تجویز می‌کنند و می‌آورند، قبل از اینکه شیر را بخورد، می‌گوید: «این را برای آن اسیرتان ببرید!» کار این قدر دقیق و ظریف و حساس است که صرف نظر از مسائل ظاهر، انگار تمام واقعیت، [همان] حق و حقیقت [و باطن] است و اصلاً ظاهری وجود ندارد! آن قدر حضرت در مقام عمل به تکلیف و بینش واقع، مماس با حقیقت و واقعیت است که این گونه نسبت به این مسائل دقت می‌کند. از آن طرف می‌گوید:

^۱ رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

غم مخور جانا که غمخوارت منم! *** [این جهان و آن جهان یارت منم]^۱

من همی‌گویم که چون مرگم ز توست *** با قضا من چون توانم حیلَه جُست؟!^۲

عناد معاندین نسبت به مولانا به علت نفهمیدن

اشعار توحیدی

مواظب باشیم! نگوئیم: «[صاحب] مثنوی دیوانه است! ایشان دارای اختلال است!» ای بی‌شعورها! ای نفهم‌ها! [باید به] آنهایی که می‌گویند: «ایشان روحیاتش تفاوت کرده، در هر وقتی یک حرف زده است؛ یک وقت به‌خاطر بنگ و ترس و منگی و امثال‌ذلک، از این مطالب گفته است، [ولی] وقتی که سرِ عقل و هوش و ذکا آمده، آن‌طور گفته است»، [گفته شود:] دیوانه شما هستید که چیزی سرتان نمی‌شود! [حضرت مولانا] دارد دو مقام و دو موقعیت را بیان می‌کند. از آن طرف می‌گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم *** خود دلیل اختیار است ای صنم!^۳

این حرف را می‌زند از آن طرف می‌گوید:

من همی‌گویم که چون مرگم ز توست *** با قضا من چون توانم حیلَه جُست؟!
آلتِ حقی تو، فاعل دست حق *** چون ز من بر آلتِ حق طعن و دق؟!^۴

می‌گوید: تو از یک طرف آلتِ حقی. اگر اراده

^۱ دیوان شیخ احمد جام، ص ۲۶۵.

^۲ مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر اول، ص ۱۷۰.

^۳ مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر پنجم، ص ۸۶۷.

^۴ مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر اول، ص ۱۷۱.

پروردگار نباشد، تو نمی‌توانی کار انجام بدهی! باید اراده و مشیت پروردگار تعلق بگیرد تا تو بتوانی شمشیر را فرود بیاوری. بر فرض تو اراده هم بکنی، تا آن شمشیر مأمور نباشد، نمی‌تواند فرق مرا بشکافد. بر فرض شمشیر هم مأمور باشد، تا فرق من این مأموریت را قبول نکند [شکافته نمی‌شود]. این شمشیر می‌گوید:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای *** نیرد رگی تا نخواهد خدای

مولانا دو موقعیت را بیان می‌کند:

موقعیت اول: موقعیت اختیار و جعل احکام

شرعی در عالم ظاهر و عالم کون و فساد است.

موقعیت دوم: باطن قضیه است که ارتباط کل این

نظام است با آن مقام هستی:

آلت حقی تو، فاعل دستِ حق *** چون زخم بر آلت حق طعن و دق؟!!

بنابراین تمام آنچه پروردگار متعال به اشیاء

عنایت فرموده، براساس حکمت بالغه خود است که

هر موجودی را مستقل و در جای خود قرار داده و ما

هیچ‌گونه اطلاعی از این استقرار و موضع دقیق

نداریم.

حکایتی در رابطه با وحدت و ارتباط تمام عالم

با یکدیگر

یکی از رفقا این قضیه را برای خود من نقل کرد:

وقتی من به این موضوع پی برده بودم، گاهی به آن می‌اندیشیدم که آیا ممکن است فقط انسان در این عالم مطرح باشد و فلان موجود و شیء در خارج وجود نداشته باشد؟ بر فرض اگر این درخت و حیوان هم نباشند، [مسئله‌ای پیش نیاید]. آیا فقط خود ما در این جهان هستی مطرح هستیم یا اینکه یک ارتباط و هماهنگی‌ای بین اشیا و موجودات هست که آنها هم باید باشند؟

مدت‌ها این فکر من را مشغول کرده بود تا اینکه یک‌وقت برای خلوت و عبادت و [اشتغال به] اذکار و اوراد، به مسجد خلوت و تاریکی رفته و در آنجا نشسته بودم؛ یک‌مرتبه پرده از جلوی چشم من کنار رفت و خداوند این قضیه را برای من روشن کرد! تمام نظام عالم و تمام ذرات عالم را احساس کردم! نه تنها انسان و حیوان و ملائکه را، بلکه تمام موجودات را [احساس کردم]، تمام ذراتی که از تشکل آنها یک سنگ به وجود می‌آید را دیدم که اگر یک ذره از جای خود تکان بخورد، کل نظام هستی از بین می‌رود!

آن‌چنان نظم عجیبی در اینجا دیدم. قسم خورد که خدا را گواه می‌گیرم، اگر این مسئله یک لحظه بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، من دیوانه شده بودم و اصلاً مغزم منفجر می‌شد! فقط یک لحظه به من نشان دادند؛ یک چیزی برق زد و رفت. بعد از آن از خاطر رفت و تمام شد؛ فقط مبهماتی در ذهنم هست. می‌گفت: اگر یک لحظه این حالت بیشتر دوام پیدا می‌کرد دیوانه می‌شدم و از بین رفته بودم!

الان دارند تلسکوپی می‌سازند که با آن بتوانند

ستاره‌ها را ببینند، ببینید قضیه کجاست؟ دارند

تلسکوپی می‌سازند که بتوانند با آن ستاره‌ها را تماشا

کنند

من این‌طور خوانده‌ام که می‌گویند: یک

تلسکوپی ساخته‌اند که قبل از اینکه شخص بخواهد

ستاره‌ها را با آن ببیند و رصد کند و کهکشان را با آن

تماشا کند، باید مدتی آمادگی ذهنی داشته باشد؛ اگر

در لحظه اول بخواهد تماشا کند، دیوانه می‌شود! اول

باید به او آمادگی بدهند تازه این یک عکس است که

می‌بیند! مدت‌ها به او آمادگی می‌دهند؛ چشم او را به

مسائل مختلف و مسائل گوناگون و به اشکال

گوناگون عادت می دهند تا بتواند تلسکوپ را تماشا کند و ستاره را ببیند. آن وقت متوجه می شوید که حرف این آقا بیخود نبوده است! این چه جریانی است که در این عالم است!؟

خارج بودنِ حکمتِ بسیاری از مسائل از حیطة

فهم ما

دیروز آقا [علامه طهرانی] مطلبی در جلسه فرمودند؛ حیفم آمد امروز برای رفقا بیان نکنم؛ حالا می گویم. تقریباً دو سه روز قبل از اینکه به طهران بروم، حدود ده بیست روز پیش، یکی از بنی اعمام پدر آقا [علامه طهرانی]، به نام آقا سید حسن سیدی، دم در آمد. گفتم: «بفرماید داخل!» البته آقا که ملاقات ندارند؛ اما چون ایشان از قم آمده و پیرمرد بود و با سوابقی که داشتند، آمدند که ملاقات کنند. در بین صحبت‌هایی که ایشان می کردند من جمله این مطلب را فرمودند:

پدر ما، آقا میرزا فخرالدین نقل می‌کرد: «در قم بچه‌ای از آشنایان ما بود که تقریباً از یکی دو سالگی مریض شد و همین‌طور مثل [افراد] فلج افتاده بود و سال‌ها به این کیفیت بود؛ حتی از دوران بلوغش هم گذشت و در حدود هفده هجده سالگی بود که از دنیا رفت. و خلاصه پدر و مادر را مبتلا می‌کرد و [اینکه] خودش چه ناراحتی‌هایی را متحمل می‌شد، دیگر خدا می‌داند! ما از این قضیه خیلی متأثر بودیم!»

پدر ما با خودش فکر می‌کرد که اگر قرار باشد مسائلی که برای انسان اتفاق می‌افتد بر اساس یک حکمت و مشیت عقلانی باشد، طبعاً باید این مسائل برای افرادی اتفاق بیفتد که بالغ باشند، گناهکار باشند، خطایی مرتکب شده باشند؛ اما این بچه دو ساله‌ای که معصوم است و چیزی را احساس نمی‌کند، [چرا باید] این ناراحتی را [متحمل شود]؟! (و واقعاً هم همین‌طور است! فرض کنید انسان می‌بیند که یکی، از همان دوران طفولیت، بدبخت و بیچاره است، ناراحتی می‌کشد و بعد بزرگ می‌شود و به‌واسطه آن ناراحتی‌ها و مسائلی که در جسم، در خلق یا در خلق او هست، با مشکلات و ناکامی‌ها و مسائلی برخورد می‌کند و در طول زندگی این قضیه با او

ادامه دارد. آدم تعجب می‌کند که آخر چرا و برای چه باید این‌طور باشد؟! خلاصه ما تعجب می‌کردیم و در فکر و ناراحتی بودیم که خدایا! آخر این حکمتت چه بود که او را این‌طور کردی که او باید از کوچکی به این کیفیت [در بستر] بیفتد؟! این گذشت، تا اینکه یک شب در خواب [ندایی] شنیدم ولی گوینده را ندیدم، که به من می‌گفت: «این فضولی‌ها به تو نیامده»^۱

ما از خواب بلند شدیم، دیدیم که بله، این فضولی‌ها به ما نیامده است! «

خودش می‌داند دارد چه کار می‌کند! آن وقت این

اشکالات و ایرادها همه به جای خود هست، اما وقتی

[حکمت] یکی از آنها را نشان آدم دادند، سر را

می‌اندازد پایین، شرمنده و خجالت زده می‌شود که

عجب! ما چه اشتباهی کرده بودیم؛ [خیال

می‌کردیم] این باید این‌طور شود، آن باید آن‌طور

شود، او باید به این کیفیت باشد و امثال ذلک!

یک روز حضرت موسی **علی نبینا و آله و**

علیه السلام کنار رود نیل ایستاده بود و عصایش

دستش بود؛ آن عصایی که همه کار می‌کرد! آن عصا

یک دفعه به یک سنگ خورد و سنگ دوتگه شد؛

وسط سنگ یک کرم بود. یک دفعه حضرت موسی

مثل این بنده خدا، آقا میرزا فخرالدین شروع کرد به

^۱ (به قول قمی‌ها «این فضولی‌ها به تو نیمده

بوده!» شاید چون خودش قمی بوده، [منادی] قمی

حرف زده است! چون در این خطابات می‌شود

بایستی یک سنخیتی باشد!)

غُرْغُر کردن:

خدایا حکمتش چه بود که این کرم را درست کرده‌ای؟ این کرم وسط این سنگ چه کار می‌کند؟! اگر نبود چه می‌شد؟!

فرق نمی‌کند ما هم [در مواجهه با این امور] همین‌طور هستیم؛ همهٔ اینها یکی است!

خطاب رسید:

موسی صدایت درنیاید! از وقتی که این کرم به دنیا آمده تا به حال هر روز به من می‌گوید: «موسی را برای چه درست کرده‌ای?!» تو این دفعه گفتی، این هر روز به من می‌گوید!^۱

هرکسی برای خودش، در جای خودش یک حساب جدایی دارد؛ این برای خود، آن برای خود! نه به من مربوط است، نه به غیر من! کرم ریز است، ولی یک وجود مستقل دارد. بین یک حیوان قوی‌هیکل و درشت و یک مورچه، در ارتباط با خدا فرقی نمی‌کند! برای ما این بزرگ است و آن کوچک است؛ برای خدا هر دو یکی است! چه فرقی می‌کند؟! همان‌طور که آن حیوان [قوی‌هیکل] برای خودش جایگاه و موقعیتی احساس می‌کند، آن

^۱ رجوع شود به معادشناسی، ج ۷، ص ۲۱۵؛ الزهد، ص ۶۴؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۱۷، ص ۳۱۸.

حیوان ریز هم برای خودش، عیناً و بدون هیچ گونه تفاوت و چه بسا شاید هم بیشتر، موقعیتی احساس می‌کند.

خلاصه شاکله‌هایی که خدا در وجود انسان و حیوان و موجودات قرار داده، هر کدام یک سنخ و یک نوع خاص است که به خاطر آن سنخ و نوع خاص، طبعاً باید آن ارتباط مخصوص را با خدا داشته باشند. بنابراین ما در دنیا دو ذره پیدا نمی‌کنیم که مانند همدیگر باشند و با هم یک مسیر داشته باشند؛ [بلکه] هر کدام برای خود یک مسیری دارد و هر کدام راهی برای رسیدن به واقع و حق و حقیقت دارد.

منتها فرق در این است که غیر از آن جنبه ذاتی و ارتباط [میان هر موجود با پروردگار]، اگر در خود آن فعل [به آن موجود] اختیار هم داده شده باشد، تکلیف می‌آید؛ مانند حیوانات و انسان و جن و مَلَك؛ اگر داده نشده باشد، دیگر تکلیفی نمی‌آید. شرع از اینجا شروع می‌شود.

بنابراین «شرع» عبارت است از راهی که ما را به آن حقیقت و واقعیت برساند. آن راه، شرع است و

آن راه برای هرکسی مختص به خود اوست؛ به دیگری مربوط نیست! این همه من زور زدم و این همه من تقلا کردم، می‌خواستم این یک جمله را بگویم: «هرکسی برای خودش یک شریعت جدا دارد!»

گفتم، مطالب ماند من هم خسته شدم باشد برای فردا **إن شاء الله** البته، باشد برای فردا.

سیدالشهدا، نیرودهنده به هر دو جریان موافق

و مخالف در کربلا

در قضیه **سیدالشهدا علیه السلام**، مطالبی هست که **إن شاء الله** قرار است رفقا در آن کتابی که آقا [علامه طهرانی] برای یادنامه مرحوم آقای حداد نوشته‌اند، از آن اطلاع پیدا کنند. راجع به وقایع کربلا یک مسائلی [در آن بیان شده] که البته بعضی‌هایش را فرموده‌اند. در آنجا آقای حداد، راجع به یک مسائل و اسراری از واقعه کربلا، پرده‌هایی برمی‌دارند که اصلاً جریان کربلا و برخورد **سیدالشهدا علیه السلام** با قضیه عاشورا چطور بوده

است.^۱ از یک طرف، برای مردم خطبه می‌خواند،
 محاجّه می‌کند و مطلب را بیان می‌کند که: «ای مردم
 مگر من پسر پیغمبر نیستم؟! مردم مگر شما من را
 دعوت نکرده‌اید؟!»^۲ از یک طرف وقتی طایفه جن
 پیش او می‌آیند و می‌گویند: «نصرت کنیم»،
 می‌گوید: «نه، بروید کنار!» ملائکه می‌آیند، ملائکه
 غضب می‌خواهند بیایند یاری کنند، می‌گوید: «نه!»^۳
 چون خودش می‌خواهد این کار را انجام بدهد! اگر
سیدالشهدا نمی‌خواست، کجا شمر می‌توانست سر
 آن حضرت را ببرد؟! **سیدالشهدا** به تمام ذرات
 موجودات کربلا نیرو می‌دهد! او دارد مأموریت
 می‌دهد، آن احمق‌ها نمی‌فهمند! به آن خنجری که
 شمر بر گلوی حضرت می‌گذارد، خود حضرت
 مأموریت می‌دهد که سر من را ببر! به آن اسبی که
 می‌آید و بدن حضرت را لگدکوب می‌کند، حضرت
 شعور می‌دهد که باید انجام دهی! بعد از جریان

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۷۸ - ۸۷.

^۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۴ - ۴۲۶.

^۳ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ کامل الزیارات، ص ۸۳؛ المنتخب،
 طریحی، ص ۴۵۱.

کربلا چطور شد که پرنده‌ها آمدند بر بدن حضرت سایه انداختند، ولی آن اسب نفهمید؟! آن اسب نمی‌فهمد؟! چرا! ولی در آنجا حضرت می‌گوید: «باید این کار را بکنی!» پس خودش می‌خواهد! از آن طرف صحبت می‌کند: «مردم! مگر شما من را دعوت نکرده‌اید؟! مگر شما من را نخواسته‌اید؟! مگر شما به من نامه نفرستاده‌اید?!»

در یکی از راه‌ها، حضرت نامه‌ای برای مردم کوفه می‌نویسد و به حسب ظاهر از جریانی که بر سر مسلم بن عقیل آورده‌اند خبر ندارد؛ [اهل کوفه را با عبارت] «برادران مؤمن و مسلم ما» و «آن کسانی که به ما ایمان دارند» خطاب می‌کند و می‌فرماید:

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ... أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَائِئِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلَنِكُمْ عَلَيَّ نُصْرَانَا وَالطَّلِبِ بِحَقِّنَا... فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَاتَكْمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُوا فَإِنِّي قَائِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ.^۱

«نامه‌ای از طرف مسلم بن عقیل برای من آمده که شما مرا دعوت کرده‌اید و برای نصرت من اجتماع کرده‌اید. آن وقت حضرت خطاب می‌کند: «إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» مومنین ما مسلمین ما آن کسانی که به ما ایمان دارند در این نامه شما خبر داده‌اید از اینکه رأی خودتان را جمع کرده‌اید و برای نصرت ما اقدام کرده‌اید. وقتی که رسول من می‌آید، امرتان را جمع کنید و جدیت کنید؛ من در این روزها به سمت شما حرکت می‌کنم.»

حالا این نامه را کی حضرت دارد می‌نویسد؟ حضرت وقتی این نامه را دارد می‌نویسد که مردم کوفه، مسلم ابن عقیل را از بین برده‌اند!

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۷۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۵. با قدری اختلاف در مصادر.

مگر خود حضرت در روز عاشورا وقتی که عرصه بر آن حضرت تنگ شده بود و اصحاب آن حضرت یکی پس از دیگری شهید شده بودند [با نامه‌هایی که مردم کوفه فرستاده بودند با آنها حاجّه نکرد]؟! حضرت دستور می‌دهد به آن رکابدار خود و می‌فرماید: «برو آن کیسه‌ای که من همهٔ نامه‌ها را در آن گذاشته‌ام [بیاور]». حضرت همهٔ نامه‌ها را جلوی این افراد می‌ریزد؛ یکی یکی صدا می‌زند: «ای شَبَث بن ربیع، ای حَجَّار بن ابهر! مگر شما مرا نخوانده‌اید؟! الآن نامه‌های شما پیش من است!»^۱ برای مردم خطبه می‌خواند، برای مردم صحبت می‌کند، برای مردم حاجّه می‌کند، بلکه یک نفر به این طرف بیاید! یک نفر! **فَلَمْ يُجِيبُوهُ إِلَّا بِالسُّيُوفِ!**^۲ این کارها را انجام می‌دهد ولی در دل آنها تاثیر نمی‌گذارد. قضیه از این قرار است!

روضهٔ سیدالشهدا علیه السّلام

**السّلامُ علیّ الحسینِ، و علیّ علیّ بنِ الحسینِ،
و علیّ اولادِ الحسینِ و علیّ اصحابِ الحسینِ.**

^۱ برگرفته از الإرشاد، ج ۲، ص ۸۰ و ۹۸.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵، به نقل از الدر الثمین.

بعد از ظهر عاشورا است. اصحاب یکی پس از دیگری شهید شده‌اند، اولاد آن حضرت، برادران آن حضرت شهید شده‌اند. حضرت محاجّه می‌کند، برای مردم خطبه می‌خواند: «مردم مگر من پسر پیغمبر شما نبودم؟! آیا حقی از شما تزییع کردم؟! آیا حلالی را حرام کردم؟!» **فلم یجیبوه إلا بالسیوف.**

حضرت در این موقع نگاه به سوی خيام حرم می‌کند، نگاه به سوی خیمه شهدا می‌اندازد، می‌بیند این اجساد مطهر به روی زمین افتاده‌اند. دیگر اطراف آن حضرت یار و یاورى نیست. یک نگاه دیگری هم به سوی خيام حرم می‌کند، زن و بچه خود را بی‌پناه در میان این لشگر [می‌بیند]. صدا می‌زند:

یا مُسْلِمَ بنِ عَقِيلٍ، یا هانِی بنِ عُرْوَةَ! ای یاران من کجا رفتید؟! مگر امامتان را تنها در دست این لشگر نمی‌بینید؟! یا زُهَیْرُ یا بُرَیْرُ یا مُسْلِمَ بنِ عَوْسَجَةَ، یا عَلِیَّ بنِ الحَسینِ! ما لی اُنّادیکم فلا تجیبونی و اَدعوکم فلا تسمعونى؛ چرا صدای امامتان را نمی‌شنوید؟! چرا صدا می‌زنم، جواب نمی‌دهید؟! اَنْتُمْ نِیامٌ فارجوكم تَنْبِهُونَ؟ ام زالت مودتکم عن امامکم فلا تنصرونه؟ فهذه نساء النبی لَفَقَدِکُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النُّحُولُ.

مگر این زن و بچه پیغمبر را در میان لشگر نمی‌بینید؟! مگر این آثار نگرانی و ترس را در آنها نمی‌بینید که دیگر یار و یاور خود را از دست داده‌اند و حالت انکسار و یأس بر آنها مستولی شده است؟! **قوموا من نومتکم ایها الکرام و ادفعوا عن حرم الرسول الطغاة اللئام!**

﴿وَسِعَ لَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۲ **آلِ مُحَمَّدٍ** ﴿أَيَّ﴾

^۱ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ناسخ التواریخ (انتشارات مدین)، مجلد حیاة الإمام سیدالشهدا الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۴۴۹. با قدری اختلاف در مصادر.

^۲ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقْسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ يَا اللَّهُ!

پروردگارا ما را ببخش و بیامرزا! تا ما را
نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر! قلم عفو بر جمیع جرایم
اعمال ما بکش! پروردگارا اسلام و مسلمین نصرت
عنایت بفرما! کفار، مخالفین، ذلیل و خوار بگردان!
پروردگارا ما را از صراط ائمه علیهم السّلام منحرف
مگردان! در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان
بی نصیب ننما! پروردگارا در فرج امام زمان
علیه السّلام تعجیل بفرما! ما را از منتظرین واقعی و
حقیقی آن حضرت قرار بده!

بِالنَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ عَجَّلْ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ
الزَّمان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.